

سرگشتگی نقد در جنبش سوسیالیستی

کیومرث عزتی

پانزدهم اردیبهشت ماه هشتاد و هفت

آنچه مرا وادار به نوشتن متن حاضر می کند جستجوی سرچشمه ی اوضاعی است که طی دوران اخیر بر جنبش چپ و سوسیالیستی حکمفرما شده است. ایجاد تشکل های «کمیته پیگیری...»، «کمیته هماهنگی...»، «سندیکای شرکت واحد تهران و حومه» و «سندیکای خبازان سقز» که هر یک در نوع خود توانمندی نوینی از جنبش کارگری و سوسیالیستی را به نمایش می گذارند، چرا بجای تأثیر مثبت بر گرایشات و جریانات مختلف، به جنجال های ناکارآ و بیهوده دامن زده است؟ با نگاهی گذرا به بسیاری از نوشته های یکی دو سال اخیر، متوجه خواهیم شد که ناسزاگوئی ها نه فقط هیچگونه کمکی از جنبه عملی و تئوریک به جنبش کارگری و سوسیالیستی نکرده اند بلکه بیشتر به مسموم ساختن جو حاکم یاری می رسانند. هدف بیشترین متون این دوران در بهترین حالت، فعالیتی بوده است برای کسب اعتبار از کانال بی اعتبار کردن حریفان. سؤال این است: از میدان به در کردن مخالفان چه دستاورد مثبتی برای طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی به همراه خواهد آورد؟ و اینگونه برخوردها به نفع کدام طبقه ی اجتماعی تمام خواهد شد؟ از آنجا که بنیاد اینگونه کشمکش ها نقد نفی گرایانه ای را به منصفه ظهور می رساند که بیشتر حذف فیزیکی را تداعی می کند تا مبارزه برای دستیابی به راه کارهای عملی و نظری در جنبش سوسیالیستی و کارگری. من خودم را ملزم می دانم که رویکردی جهت برقراری دیالوگ بیناجنبشی، که امری ضروری برای دستیابی به راهبردهای عملی است داشته باشم. کوشش برای ایجاد جوی سالم، نگاه دیگری به موضوع **نقد** را از ما طلب می کند. بدین لحاظ من ترجیح می دهم بجای افتادن به دام جنجال های کنونی، به بنیاد نقادی و ارائه ی نگاه دیگری به آن بپردازم.

نقد برخاسته از کدام بنیاد است؟

تاریخ، در آمیخته گی نقد عملی انسان ها به زندگی شان را به نمایش می گذارد و نقد عملی سرشار از اندیشه است. حضور انسان با جهان، زندگی کردن را سامان می بخشد زیرا زندگیدن بیرون جهیدن از زیست طبیعی و مترتب آن جدایش انسان از سایر موجودات زنده است. اما در زندگی ایستگاهی برای توقف وجود ندارد انسان مدام در حال رفتن است. زندگی هستیدن بسوی آنجاست و هستیدن بسوی آنجا نیستیدن کامل اینجا نیست. برای رسیدن به آنجا انسان الزام اینجا را دگرگون می سازد ولی آنجا را هنوز هیچکس ندیده است آنجا مقصدی شناخته شده نیست که از پیش نمی توان همه ی مصالح و ساختارش را تعیین نمود. آنجا در طرح اندازی و فعالیتی که برای تحول اینجا بوقوع می پیوندد رخ می نماید. در یک کلام *آنجا امید انسان است به بهبود زندگی*. انسان برای رسیدن به آنجا نقشه می کشد، فعالیت می کند بخش مهمی از این فعالیت بینا انسانی است و در اینگونه روابط ضرورت دارد که بنیاد های امید اجتماعی اش را دم به دم متحقق سازد. امید و آرزوی انسان پدیده ای آرمانی مربوط به آینده های دور و غیر قابل دسترسی نیست. فعالیت برای رسیدن به آنجا انسان را وامی دارد که هر لحظه خودش را نوسازی کند، چون آنجا تحولی مربوط به دنیائی

خارج از حیات انسانی نیست، انسان آنجا دیگر همان انسان اینجا نیست اگر چنین باشد دیگر آنجائی در کار نخواهد بود. انسان چون با جهان می هستند با آن درگیر می شود وی است، جهان می خواهد او را با خود ببرد و انسان می خواهد با جهان بودنش را بر بنیاد خواست هایش سامان بخشد و بدینگونه طرح اندازی می کند ۰۰۰۰۰ و به نقد جهانی که خود جزئی از آن و با آن است می پردازد. بنابراین فعالیت برای نوسازی، زندگی در همه ی تعیناتش را به تغییر و تحول دچار می آورد و همزمان به آن جا که فراروی از اینجا است معنا می بخشد.

اینجا نیز امیدهای برآورده شده و نشده گذشتگان است، آنها از آن جا به این جا رسیده اند، یعنی اینجای ما آنجای آنها بوده است. اینکه آیا فعالیت آنان آفرینشگر بوده است یا نه، در اینجا آشکارا می توان ملاحظه کرد. زیرا اینجا را آنان بدینگونه که هست سامان بخشیده اند، آیا امکان داشت که اینجا به صورت دیگری هم سامان می پذیرفت؟ اما به هر روی اینجا بر بنیاد هستیدن آفرینش گر و "نه آفرینشگر" پیشینیان سامان یافته است. ولی نباید فراموش کرد که در تاریخ جهان همه ی انسان ها در ساختن اینجا نه تنها همگون عمل نکرده اند که نقش همسان و برابر هم نداشته اند.

ابزار سازی، فعالیت خلاق انسان برای بهبود زندگی بوده است (البته با توجه به اوضاع فعلی جهان می توان نظر داشت که امروزه دیگر چنین نیست چرا که خود انسان هم به ابزار تبدیل شده است). تراش دادن سنگ برای استفاده ابزاری، تنها نقدی بر طبیعت نیست که نقدی بر رابطه انسان با طبیعت، همچنین نقدی بر مناسبات بینا انسانی و نقدی بر خود انسان نیز محسوب می گردد. انسان از نقد عملی خیش چوبی به خیش فلزی رسید بر بنیاد آن مناسبات بینا انسانی نیز به تحول دچار آمد و نیز رفته رفته با نقد وسائل و ابزار تولیدی که در دست داشت به ماشین بخار و ابزار آلات تولیدی امروزمین رسیده است و این نقدها مناسبات بینا انسانی را هم بنیادین متحول و دگرگونه می سازد. در کشاورزی انسان با نقد شیوه های پیشین آبیاری به سیستم آبیاری قطره ای می رسد که این تحول یک دگرگونی عظیم در فرآورده های کشاورزی ایجاد کرده است. اینها بدین معناست که انسان در سراسر تاریخ به امکانات بم دست و بر دست خود اندیشیده است تا به زندگی اش سامانی نو بخشد و این نوسازی ها جملگی بر بنیاد تلاش برای بهبود زندگی بوقوع می پیوندند. با نگاهی به پشت سر به سادگی می فهمیم که اینجا برای گذشتگان پدیده ای کاملن ناشناخته بوده است. با اینکه نقد هر لحظه به اشکال متفاوت در زندگی انسان جاری است اما طرح اندازی پیشینیان شاید اصلن اینجا نبوده است در عین حال که اینجا بوده است چون به این جا رسیده است. هر گونه دگرگونی و تحول در زندگی اجتماعی انسان ها در سراسر جهان و در همه ی دوران ها پیوستاری از همین نقد روزمره به زندگی را به نمایش می گذارد. از این رو شاید فهم مسیر آفرینشگر زندگی بهتر از فاکت های تئوریک، جاده ی نقد را برای ما به آشکارگی برساند.

بنابراین نقد خلاق و آفرینش گر انسان به اوضاعی که در آن زندگی را سامان می بخشد گذشته از مبارزات تاریخی برای رهایی از یوغ استثمار و بربریت، دورانی طولانی از کانال رشد و تکامل ابزار و وسائل تولید خود را نشان می دهد. و پر مسلم است که فعالیت برای دگرگونی وسائل تولید پیوستاری از ضرورت ها و تصادفات همراه با اندیشه ورزی و عمل بوده است. اما اندیشه و عملی که از توانمندی چنین دگرگونی ای برخوردار بوده است. به یک معنا اینگونه نقدها، بنیاد کنونی را در زمان خودش به زیر سؤال می کشیده که از گذشتگان برایش بجای مانده بوده است یعنی نقدی بوده است به اندیشه و عمل پیشینیان و کنونیت خودشان! بدین گونه موضوع نقد تاریخ پیوستاری از زندگی اجتماعی انسان برای بهبود شرایط زندگی می باشد که در دوران معاصر به عرصه ی هنر، اجتماع و سیاست هم

کشیده شده است.

ما نیز می‌خواهیم به آنجا برویم و با امید رسیدن بآن‌جا زندگی را طرح اندازی می‌کنیم. ابتدا به ساکن آنجا هیچگونه تعینی ندارد جز تحول اینجا برای بهبود شرایط زندگی فردی و اجتماعی. آنجا در سراسر تاریخ خود را به دوگونه‌ی متفاوت می‌نمایاند:

(۱) در رفتارهای واکنشی که از من آنرا واکنش‌فشارها نام‌گذاری می‌کنم.

(۲) و در رفتارهای کنشی که من آنرا کنش‌فشارها نام می‌نهم.

واکنش‌فشارها فراگیرنده انواع مقابله‌ها و اعتراضات اجتماعی، بربنیاد کنش‌های - ضرورت‌ن سودجویانه‌ی - نظم حاکم شکل گرفته و به عمل در می‌آیند، بدین لحاظ چنین عکس‌العمل‌های اجتماعی برتاباننده و تابعی از اندیشه‌ی بنیادی نظام حاکم هستند و مبتنی بر اندیشه‌ی مستقل از نظام موجود شکل نمی‌گیرند، اگر چه ممکن است گاهی طی پروسه‌ی آن به کنش‌فشار گذار نمایند. اما کنش‌فشارها برتاباننده‌ی نگاه دیگری هستند که بنیاد آن با اندیشه‌ی نظم موجود همخوانی ندارند زیرا بمثابه‌ی کنش‌فشار در مقابله با کنش‌فشارهای نظم حاکم خود را به اثبات می‌رسانند. با این حال کنش شاید از همان ابتدا بعنوان رفتار عاملین آن هم نتواند به آشکارگی برسد - چون در اینصورت ممکن است در همان نطفگی خفه‌اش کنند - ولی بعنوان اندیشه‌ی خودنمایی خواهد کرد. اما موضوع مهم این‌که کنش انسانی ابتدا در اندیشه بعنوان پیوستاری از محسوسات اتفاق می‌افتد و نیز اگر تابعی از اندیشه‌ی نظم حاکم باشد دیگر نمی‌توان بعنوان کنش قلمدادش کرد. زیرا کنش‌های انسانی همیشه بر بنیاد اندیشه‌ی ورزی به وقوع می‌پیوندند و در مخالفت با نظم موجود شکل گرفته و رشدونمو پیدامی‌کنند. عاملین کنش در حقیقت از واکنش‌های اجتماعی (ازهرکس) فاصله‌ی می‌گیرند چون در همراهی و همراهی‌ای با هرکس انسان به کنش‌فشار دست نمی‌یازد تا بر بنیاد آن اقدام به طرح اندازی برای آن‌جا بنماید. بنابراین بنیاد کنش‌فشار نقدی به شرایط موجود - در هر دورانی - برای راهیابی به آن‌جا است. ولی چگونه می‌توان به آنجا، جائی ناشناخته، نامتعیین و نامشخص سفر کرد؟ در حرکت‌های اجتماعی سفر بجائی که نمی‌دانیم کجاست میسر نیست. پس قبل از هر چیز ضرورت دارد که مقصد را مشخص کنیم تا بتوانیم مبتنی بر آن همراهان مان برای آنجا را جستجو کنیم.

آنجا پدیده‌ی قائم به ذات نیست و نیز قائم به اراده‌ی انسان خارج از امکانات اجتماع موجودش هم نیست؛ که طرح اندازی فعال انسانی برای نفی اثباتی اینجا می‌باشد بدین لحاظ مؤلفه‌ها و مشخصات آنجا بر بنیاد نقد اینجا لحظه به لحظه متعین‌تر می‌گردد. بعبارت دیگر آن‌جا با نقد بنیاد شرایط حاکم در اینجا بر ما آشکار می‌گردد و رفته رفته متعین و متعین‌ترش خواهیم ساخت و بدینگونه راهبرد‌های عملی برای رسیدن به آنجا هم بر ما آشکار می‌شود و در حرکت بسوی آنجا نسبت به راه نیز آگاه خواهیم شد. نقد اینجا شناخت دقیق اوضاعی است که عرصه‌ی زندگی را بر انسان تنگ کرده و از وی سلب خلاقیت می‌نماید. بر بنیاد شناخت همه‌جانبه‌ی اوضاع کنونی، تصویری از آینده و طرح اندازی مشخص و معین برای رسیدن به آنجا میسر و ممکن می‌گردد. طبیعتن هر کسی از دم خود شرایط موجود را نقد خواهد کرد. بنابر این سؤال این است که ما چه نقدی به این اینجا داریم؟ بدون ذکاوت خاصی هم می‌توان فهمید که لزومی ندارد که حتمن از "نقد ما" سخن گفت بلکه هر کس منتقدی بهتر است از "نقد من" سخن بگوید.

بنابراین من با نقدی بنیادی به مجموعه ی همه ی چیزهائی که ساختار اینجا را ایجاد کرده اند و نظامی که در حفظ مناسبات موجود تلاش می کند برای تغییر این جهان حرکت می کنم (که این موضوع جایگاه ویژه ای دارد که من در فرصت های دیگری به آن خواهم پرداخت).

سوسیالیست های کارگری در سطح جهانی بخش بسیار کوچکی از مجموعه ی آنچه شرایط زندگین اجتماعی در جوامع مختلف که عضوی از آن بحساب می آیند را می سازند و هر یک پیوستاری از تاریخ جامعه که در آن به فعالیت مشغول اند هستند. ما نیز بعنوان جریانی سوسیالیست محصول تاریخی خلاقیت ها و عدم خلاقیت ها در جامعه ی معین (ایران) هستیم، توانمندی و عدم توانمندی های ما نیز بازتابی از محیط اجتماعی ای است که ما را تا به اینجا سامان بخشیده است. زیرا حتا درک ما از تئوری ها در گستره ی بین المللی هم کاملن متأثر از شرایط تاریخی - اجتماعی ای است که در آن رشد و نمو کرده ایم. بنابراین بدون شناخت مناسبات حاکم بر جامعه، از توانمندی لازم برای مرتفع ساختن ناتوانائی های خویش برخوردار نخواهیم شد. اگر برای شناخت مناسبات موجود نیازمند زمان هستیم لااقل از زمینه های معینی می توانیم شروع کنیم. بهمین خاطر من هم از **اینجا** آغاز می کنم.

اینجا برای من بعنوان ماتریالیست، یک مفهوم نیست. **اینجا** ساختاری مادی (اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی) است که دارای تعینات بسیار متنوع و گوناگونی است. ولی این تعینات علیرغم گوناگونی و تنوع شان در وحدت دیالکتیکی با همدیگر اینجا را ساخته اند. و صد البته که آنجا هم مقوله نیست بلکه ماده ای اجتماعی و... مشخص و معینی است که از ترکیب تعینات و مؤلفه های خاصی سامان خواهد پذیرفت. بهمین روی در متن حاضر، اینجا برای **جنبش کارگری** است که می خواهیم به پاری از خواست ها و درخواست هایش بگونه ی دقیق تری نگاه کنیم، از جمله تشکل کارگری که این همه ولوله ی ناکار آ را بوجود آورده است.

ما و تشکل کارگری

سوسیالیست های کارگری الزامن از فعالین عملی مبارزات کارگری و محیط های زندگی اجتماعی شان هستند و پیشبرد چنین امری منوط به آن است که هر روز شناخت کامل تری از محیط کار و زندگی شان پیدا کنند زیرا بدون چنین شناختی در بهترین حالت دنباله رو وقایع خواهند شد.

در یک نظم سیاسی - اقتصادی. عقب مانده و وحشی مثل ایران بدلیل بی حقوقی کامل، کارگران تنها به خودکشی و خودسوزی دست نمی برند بلکه به اشکال مختلف اعتراض خواهند کرد. یکی از اشکال اعتراض شان اعتصاب است ولی شرکت هر فعال سوسیالیست کارگری در یک اعتصاب بمعنای آن نخواهد بود که وی سازمانده بوده است چرا که سازمانیابی مبارزات کارگری بر بنیاد فعالیت هائی که پیش از وقوع حادثه به عمل آمده است امکان پذیر است. معنای چنین نگاهی این است که زمینه های سازمانیابی یک اعتصاب کارگری بر بنیاد شناخت اوضاع حاکم بر محیط فعالیت میسر می باشد و نیز ارتباط فعال با سایر کارگران. بدین لحاظ با اینکه هیچ اعتصابی بدون فعالین معینی بوقوع نخواهد پیوست، اما سازمانگران مبارزات کارگری لزومن سوسیالیست نیستند. با نگاهی این چنین ضرورت دارد که به تفاوت بنیادی دو نوع فعالیت سازمانگرانه ی اجتماعی اشاره کنیم:

(۱) سازمان دهی حزبی که بنیاد بر پاشنه ی جذب نیرو جهت گسترش می چرخد. این معنای واقعی تحزب است!

۲) ولی سامانیابی کارگری تنها بر بستر نیازمندی های واقعی محیط های معین کارگری بوجود می آید و نیازهای کارگران هم بر بنیاد خواست ها و درخواست های مشخص در زمان های معین خودش را به آشکارگی می رساند. به این دلیل بدون شناخت محیط زندگی، امکان فعالیت برای سازمانیابی مبارزات کارگری بوجود نخواهد آمد. یعنی اگر برای تحزب می توان به کلی بافی های ظاهرن تئوریک متوسل شد اما مبارزات کارگری مبتنی بر فعالیت اجتماعی بر بنیاد شناخت محیط میسر می باشد.

قدر مسلم اینکه کارگران سوسیالیست با سایر فعالین مبارزات کارگری یکسان عمل نخواهند کرد بلکه با آنها متفاوت هستند زیرا سوسیالیست های کارگری گذشته از اینکه برای تحقق درخواست های روزمره، تلاش می کنند اما بخش مهمی از فعالیت شان در جهت ارتقاء مبارزات جاری و دگرگونی آن است. ارتقاء سطح مبارزات جاری هم تلاش برای بستر سازی و ایجاد توانمندی های تازه و لازم در کارگران جهت رسیدن به درخواست ها و خواست های جدید و همگانی در واحدهای تولیدی مختلف و رشته های گوناگون صنعتی است.

یکی از معضلات بنیادی طبقه کارگر در ایران عدم حضور تشکیلات صنفی و طبقاتی است. سؤال این است که ایجاد تشکل بعنوان یک راهکار مبارزاتی آیا به امر طبقه ی کارگر در ایران تبدیل شده است؟ برای پاسخ یابی نیازمند ابتدا لازم است منظورم از طبقه را روشن سازم. هرگز در هیچ کجای جهان حتی ۵۰٪ کارگران هم در مبارزات نقش فعال نداشته اند لذا وقتی از طبقه ی کارگر سخن می گوئیم در صدی از فعالین را مد نظر داریم که قادر هستند سایرین را هم به چنین نیازی متقاعد نمایند. یعنی می توانند درصد زیادی از کارگران را برای سازمانیابی به حرکت درآورند. مبتنی بر چنین نگاهی واقعیت این است که تشکل بعنوان ارگان مبارزاتی کارگری در میان بخش بسیار محدودی از کارگران جایگاه دارد. فعالترین بخش کارگری در این زمینه در حال حاضر سندیکای شرکت واحد است. و اما با نگاهی به تاریخچه واحد هم متوجه خواهیم شد که برای فعالین و هیئت مدیره سندیکا، این تشکل بمثابة ی یک **خواست** طرح نیست بلکه **درخواستی** از دولت جمهوری اسلامی است که این را بگونه معینی در واکنش رفتارهای آنان قابل فهم و درک است. اما عدم حمایت کارگران واحد های تولیدی و خدماتی دیگر از آنان، وضعیت بمراتب اسفبارتری را بنمایش می گذارد زیرا سایر کارگران حتی در مقابل سرکوب ابتدائی ترین تشکل کارگری (سندیکا) موجود هم از خود واکنش رفتار لازم را نشان نمی دهند. بنابراین موضوع بر سر شناخت شرایط مادی ای است که موجبات عدم حضور کنش رفتارها و واکنش رفتارهای کارگری برای ایجاد تشکل را سامان می بخشد و باز موضوع این است که آیا چنین شرایطی را باید چگونه تأویل و بررسی کرد. آیا شرایط حاکم بر جنبش کارگری استثنائی از قاعده ی کل جامعه ی ایران است یا اینکه منبعث از آن می باشد؟ اگر شرایط سرکوب و دیکتاتوری هار حکومتی برای کل جامعه یکسان است بلافاصله خودمان را با این سؤال رویارو خواهیم دید که چرا دانشجویان تحت همین شرایط و زیر فشار همین حکومت از توانمندی بسیاری کارها برخوردارند؟ از جمله از دل انجمن اسلامی، "دفتر تحکیم وحدت" و نیز بر این بستر اشاعه ی نظریات سوسیالیستی و انتشار نشریات سوسیالیستی و غیره و ذالک می گردند. و با احتساب اینکه موضوع اینگونه فعالیت ها فقط به شرایط امروز اجتماعی بر نمی نگرند بلکه تاریخی طولانی دارد و نیز تنها به ایران هم ختم نمی شود بلکه شاهد چنین رویکردهائی از جانب جنبش دانشجویی در گستره جهانی بوده و هستیم لذا ضرورتن

باید به عوامل مادی دیگری برای تأویل و تحلیل شرایط مادی حاکم بر جنبش کارگری توجه اکید مبذول داریم تا به علت های عدم کنش رفتارها و واکنش رفتارهای کارگری به شناخت دقیقتری دست بیابیم.

حقیقت این است که دانشجویان از امکانات وسیع و بسیار عادی برای پی بردن به حق و حقوق اجتماعی سیاسی برخوردار هستند زیرا بطور روتین جهت ادامه تحصیل به انواع و اقسام کتاب ها دسترسی دارند و نیز با هم بطور خودبخودی بخاطر اوقات فراغت با همدیگر وارد مجادله و گفتگو می شوند و از این طریق به شناختی از اوضاع و احوال سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دست می یابند. در حالیکه کارگران از چنین امکاناتی محرومند و در عین حال اکثریت آنان موظف اند هزینه زندگی خود و خانواده هایشان را تأمین نمایند. لذا کارگران بنیادین از کانال رابطه ی مستقیم با فعالین کارگری است که امکان تغییر و تحول پیدا می کنند تا از توانمندی کنش رفتارهای اجتماعی علیه نظم موجود برخوردار گردند. بنابراین شناخت کارگران از شرایط و اوضاعی که سرمایه و دولت متبوع اش بر زندگی آنان و کل جامعه جاری ساخته است از خارج بدرون طبقه نخواهد آمد بلکه تنها و تنها در همزیستی روزمره ی فعالین با زندگی اجتماعی کارگری میسر می گردد. لذا نقدکارآ و آفرینشگر در درجه ی اول تلاش در جهت یافتن راهکارهای تازه برای پیشبرد مبارزات عملی در شرایط مشخصی است که هر دم خانواده های کارگری را به فقر و فلاکت بیشتر و بیشتر می کشاند. نقد در چنین شرایطی به پروپای مخالفین جریان خود پیچیدن و ناسزاگویی به دیگران نیست. اگر نوشته های دوران اخیر جنبش چپ را مرور کنیم بسادگی متوجه خواهیم شد اکثریت قریب به اتفاق شان هیچگونه آفرینشی را به منصفه ظهور نمی رسانند بلکه هتاک و بی حرمتی به سایرین را نشانه روی می کنند و پاری جاها چنان کمر همت به نابودی مخالفین بسته شده است. برای جلوگیری از اتلاف وقت به دو نمونه اکتفا می کنم:

در دو مقاله از رضا مقدم و سهرابی به جریان "فعالین لغو کارمزدی" درجه ی ناخواسته ی «سازمان» اهدا شده است در حالی که آنها هرگز خود را سازمان معرفی نکرده اند. و این در حالی اتفاق می افتد که همگی آگاهی که اینگونه پیشوند و پسوندها برای فعالین داخل کشور ایجاد ناامنی خواهد کرد.

همچنین مرتضا افشاری برخوردی دارد به نوشته ای از ایرج آزرین "نه فراموش می کنیم، نه می بخشیم!" تحت عنوان " آقای ایرج آزرین شاید نبخشید، اما فراموش کرده اید". مضمون نوشته ی افشاری این است که چرا آزرین منصوراسانلو را در نوشته اش فراموش کرده است. اما مخاطبین بجای شنیدن پاسخ صریح و روشن ایرج آزرین به پرسش مرتضا افشاری؛ با نوشته ای از "اتحاد سوسیالیستی کارگری" رویارو می شوند که بیانگر زندگی نامه سیاسی مخشوشی از مرتضا افشاری می باشد و نه به هیچوجه پاسخی به سؤال مربوطه. سؤال این است که چنین نوشته هائی به چه کسانی و به کدام جریان طبقاتی خدمت خواهد کرد و چرا اینگونه اتفاق می افتد؟ *

از سوی دیگر برجسب صوری "اکثریتی و توده ای" که به جریانات راست و محافظه کار زده می شود. در حالیکه واقعیت های اجتماعی - سیاسی بلعکس می باشد یعنی علت پیدایش جریانات راست "اکثریتی - توده ای" در جنبش کارگری تنها محصول فعالیت این جریانات سیاسی نیست بلکه قضیه را باید وارونه بررسی و ارزیابی کنیم، یعنی حتا خود "حزب توده..." و "سازمان فدائیان اکثریت" و غیره، برخاسته و محصول شرایط مادی (اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی) حاکم بر جامعه ایران هستند. محافظه کاری و سازشکاری در جامعه ی ایران - شاید بر بنیاد عدم اعتماد به نفس تاریخی اجتماعی قابل بررسی باشد - سابقه ای به دارازای چندین و چند قرن دارد. که به زعم من، ما

اینگونه بررسی ها را به جنبش کارگری جهت متحول شدن اش بدهکاریم.

با این حال سؤال این است که چرا بخش زیادی از جریانات سوسیالیست بویژه خارج کشوری بجای دست بردن به ریشه های معضلات مبارزاتی کارگری خود را با ناسزاگوئی به عده ای و پهلوان پنبه ساختن از عده ای دیگر مشغول می کنند که تأثیری در هیچ کجای جهان نمی گذارد بلکه تنها به بی توجهی به تحلیل و بررسی های ضروری دامن خواهد زد. بجای اینگونه برخورد های هیستریک ما موظف ایم که مسیر نقد و بررسی را که از کانال دیالوگ می گذرد مهیا سازیم زیرا بدین گونه توانمندی حواس و اندیشه ی اجتماعی مان را تعمق خواهیم بخشید و بر بستر آن توانائی طرح اندازی برای ارتقاء خواست و درخواست های جنبش کارگری را پیدا خواهیم کرد.

بعنوان اختتام کلام لازم است به چند نمونه ی بارز از کم کاری هایمان اشاره ای داشته باشیم. طی سال های اخیر شاهد تعطیل شدن کارخانجات نساجی و پارچه بافی بودیم و حالا نیز اوضاع کارخانجات تولید مواد غذایی و لاستیک سازی هم دارند به همین درد مبتلا می شوند و در سطح جهانی بسیاری کشورها با کمبود نان و برنج رویارو شده اند. آیا اگر ما بجای هرز بردن نیروی خود، نیروی مان صرف تحلیل همه جانبه ای از شرایط اقتصادی ایران و جهان کرده بودیم نمی توانستیم چنین وضعیتی را پیش بینی کنیم؟ و بر بنیاد چنین بررسی هائی اگر بموقع کارگران را نسبت به این اوضاع آگاه ساخته بودیم به بسترسازی برای مبارزه ی به موقع و آگانه ی آنان خدمت نکرده بودیم آیا از اینگونه درگیری های ناکارآ، مؤثرتر و مثبت تر نمی بود؟ معلوم است که با این همه ائتلاف وقت و نیرو دیگر از توانمندی تحلیل و تأویل و بررسی بدور می مانیم. به امید که قدری به خود آئیم.

کیومرث عزتی

kaumares@web.de

بیست و پنج فروردین هشتاد و هفت

*- نه فراموش می کنیم، نه می بخشیم! ایرج آذرین مارس ۲۰۰۸ - اسفند ۱۳۸۶

سایت اتحاد سوسیالیستی کارگری http://www.wsu-iran.org/bepish/bp28_ia_shalaq.pdf

- آقای آذرین شاید نبخشید، اما فراموش کرده اید؟! سایت امید <http://omied.net/>

- توضیحی درباره فحاشی مرتضی افشاری به نقل از پیش! شماره ۲۹

http://www.wsu-iran.org/bepish/bp29_fahashie_morteza.htm